



پژوهان بختیاری

زبان شعر

یکی از شعرای عصر صفوی گفته است : ما همه در اصل شاعرزاده ایم ؛ و این سخن حقیقتی است مسلم ، زیرا که مردم خوش ذوق این سرزمین از نخستین تا واپسین روز زندگی با شعر سروکار دارند ، با شعر مادر به خواب می رود ، با شعر پدر به راه راست می گراید ، با شعر غمهای خود را تسکین می دهد ، با شعر به دیدار دوست و جنگه دشمن می رود ، و با شعر نیازمندیها و دعاوی خود را تأمین می کند و بالاخره در زیر کتیبه های از شعر به خوابگاه ابدی می رود و مسلم اینست که زبان فارسی هم از نظر کیفیت و هم از جهت کمیت دارای بزرگترین ذخیره ادبی جهانست ، چنان که در هیچ یک از زبانهای معمول و منسوخ جهان ما کتابهایی با عظمت صوری و معنوی و تفصیل و کمال شاهنامه ، خمسه ، مثنوی ، بوستان ، حدیقه وجود ندارد و نیز غزل سرائی چون سعدی ، معجزنمایی چون حافظ ، شورآفرینی چون مولانا ، مضمون - طرازی چون صائب ، نقش پردازی چون منوچهری و قصیده گوئی چون رودکی ، فرخی ، انوری ، خاقانی ، کمالی ، حتی لغازی چون قآنی در دامان هیچ کشور و در قلمرو هیچ لسانی پرورده نشده است . چرا ؟

زیرا که در دنیا ملتی نیست که مانند ما از زن و مرد و کوچک و بزرگ شعر دوست باشد ، شعرشناس باشد و از صمیم دل بگوید ، یک بیت عاشقانه به عالم نمی دهد ، بنابراین اگر بگوئیم زبان فارسی یعنی زبان شعر ، آنقدرها از حقیقت فاصله نگرفته ایم .

اکنون وارد اصل موضوع گشته نخست در باره خصوصیات زبان شعر و تحول آن صحبت می کنیم .

وضع اجتماعی، اختلاف طبقاتی در ایران قبل از اسلام توأم با سخت-گیریه‌ها و تعصب‌های ناپسندانه مؤبدان در امور مذهبی بعدی در نارضامی مردم مؤثر شده بود که چون آئین مقدس اسلام متکی بر تساوی حقوق بنده و آزاد، برابری سید قریشی و سیاه حبشی آشکار شد ایرانیان جز جماعتی از درباریان و سپاهیان و مؤبدان آنرا با جان و دل پذیرفتند، اما بزودی دریافتند که رفتار تازیان با گفتار پیامبر اسلام شباهتی ندارد و آنان از آغاز حکومت بنی‌امیه خود را نژاد برتر و عجمان را بنده و برده شناختند و حق همه چیز حتی گفتن و نوشتن به زبان اصلی خود را از آنان گرفتند تا جائی که قرب سیصد سال تقریباً نوشته و سروده‌های به زبان فارسی از آنان به ما نرسید و زبان عربی لسان رسمی مملکت شمرده شد و حتی لهجه‌های محلی از قبیل خوارزمی، طبری، سفدی و غیر آنها با زبان عربی آمیخت و شعر هجائی قبل از اسلام اندک اندک متمایل به عروض عربی گردید و سرانجام در زبان دری مستحیل شد مگر گویش‌های محلی در مقابل آن حمله بزرگ مقاومت نموده و ادبیات مخصوص به خویش را تاحدی نگاه داشت و اصالت آنرا حفظ کرد چنان که هنوز شعر اصیل بختیاری به صورت هجائی باقی مانده است.

می‌دانیم که نخستین فروغ ادب فارسی از درگاه فرمانروایان و دربار سلاطین ایران پرست خراسان درخشیدن گرفت ازینرو آنرا زبان دری خواندند و آن لسانی است که چون در تهران رخنه کرد گویش تهرانی را به کوهپایه‌ها راند و عنوان لفظ قلم یافت زیرا که مستوفیان درباری برای ارائه فضل خود به زبانی سخن می‌گفتند که می‌نوشتند.

یعقوب لیث جوانمرد شیردل سیستانی نخستین ضربت را بر پیکر زبان عربی بعنوان زبان ادبی و درباری زد و ادب دری را جانشین آن ساخت و مقدمات بازگرداندن استقلال ملی را فراهم آورد و عبارتی را بر زبان راند که باید آنرا با آب طلا نوشته کتیبه کاخ فرهنگ و فرهنگستان ساخت.

شعرا درباری به شیوه تازیان او را می‌ستودند و به زبان عربی در مدحش سخن می‌راندند و او همواره آنها را با کراهت استماع می‌فرمود، بالاخره روزی به شاعری که قصیده غرای خویش را به زبان تازی سروده و با طمطراقی شاعرانه ادا می‌کرد فرمود:

« چیزی را که من اندر نیابم چرا باید گفت ،

این بود نخستین گام اساسی در برافراشتن درفش استقلال و ملیت ماو

ایجاد تکیه گاهی متین برای حفظ ایرانی و زبان فارسی در برابر عرب و زبان عربی و پس از او سامانیان بانوازش سخنوران پارسی گو و نویسندگان پارسی-دان راهی را پیش پای او گذاشت که ملت کهنسال ایران پیوسته جوان ماند، در برابر بلیات خانمان سوز پایداری ورزد، بر گرد درفش واحد حلقه زند، با زبانی واحد سخن گوید و مانند برخی از اقوام در ملل غالب مستحیل نگردد.

برای شرح تحول زبان شعر باید مسائل مختلفی را مطرح کرد ولی بهتر آنکه به اختصار کوشیده عرض کنم که شعر دربادی امر از حیث زبان، ساده و روان و فصیح و بلیغ بود و کمتر گرد تفننهای بدیع می چرخید، با صنایع لفظی چندان میانه نداشت. اما در بکار بردن بعضی از بحور که آنها را به غلط بحر نامطبوع می خوانند تا حدی اصرار داشتند و به زحافات پاره ای از بحور مانند محبت، مضارع، قریب، هزج، رجز و غیر آنها تعلق خاطر نشان می دادند اما زبان شعر نیز مانند جمیع ظواهر و مظاهر و حتی مبانی امور معادی و معاشی دستخوش تحول گردید.

یکی آنکه لسان روشن و صریح و زیبای شعر رودکی که حتی عنصری

ملك الشعر ای محمود او را ستوده گوید :

غزل رودکی وار باید سرود غزلهای من رودکی وار نیست
اگر چه به پیچم به باریک و هم در آن پرده اندر مرا بار نیست

به وسیله گویندگان قرنهای پنجم و ششم دگرگون شد و نیز زبان آسمانی فردوسی کبیر، زنده کننده ملیت ایرانی و جاودان ساز شعر دری کم کم گرفتار تصرفات نابجا شد قصاید مصنوع، تشبیهات دور از ذهن، بکار بردن بخشهای علمی و فلسفی و از همه بدتر استخدام نابجای لغات عربی و ترکی و زمانی هندی و استفاده از چگونگی موضوعها و ترکیبهای خاص عربی و عربان کار را به جایی رسانید که درک ابیات آنان گذشته از احتیاج به علوم گوناگون، ملازم بادانستن زبان و صرف و نحو لسان تازی گردید و به راهی کشانده شد که امروز هم برخی از صاحب نظران مدعیند که آموختن زبان فارسی بدون اطلاع از زبان عربی میسر نیست و بنده برعکس معتقدم که نه تنها چنین نیازی نیست بلکه تدریس عربی در دبیرستانها کاریست بی ثمر و چیزی بر علم شاگردان بی گناه نمی افزاید زیرا که ما لغات و مفردات را بکار می بریم و هر کسی به مجرد شنیدن لغت طاهر یا معلوم به معانی آنها پی می برد و احتیاجی ندارد

که بدانند ریشه آنها چیست ، ظاهر اسم فاعل است یا صفت و معلوم فاعل است مفعول حتی اگر لغات عربی را در غیر مورد بکار برد مثلا مظلون را به جای ظنین استعمال نماید مرتکب گناه کبیری نشده است چنان که اعراب هم تعداد بی شماری از لغات ما را گرفته و چنان در قالب عربی جای داده اند که تشخیص آنها جز برائمه لغت و زبان شناسان کار کشته آسان نیست ، حتی لغاتی را از ما گرفته و کلمه ای از آن ساخته اند که شباهتی به اصل ندارد ، از جمله لغت لوزینه را به صورت البوزگردانده و عبارت هی الفارسیه را در برابر آن جای داده اند یا لغت تاریخ را طبق نوشته حبیب السیر از ما امروز گرفته اند .

باز از موضوع دور شدیم ، غرض آنکه تظاهر به دانش و ادب عرب موجب شد که ندهنها صراحت بیان و انسجام زبان رودکی ، فردوسی و دقیقی به ترکیب های دور از ذهن و مفاهیم پیچیده مبدل شد بلکه کاملا بر خلاف فردوسی که حتی الامکان از استعمال لغات تازی دوری می جست و در عین استفاده از زبان مخاطب عصر کلمات ترکیبی از لغات فارسی می ساخت مانند لغت ده مه (به قول سعدی بزرگ ده) در این بیت :

چو آگاه شد دخت مهرک بجست سوی خان ده مه بکنجی نشست
شعرای پس از او لغات مصطلح را دور از ادب شناخته و کلمات عرب و گاهی ترکی را به جای آن می گذاشتند و این دگرگونی هم در زمان او آغاز شد از جمله منوچهری که در ترسیم مناظر طبیعی دستی بلند و قدرتی بی مانند داشت گوید :

غرابا مزن بیشتر زین نعینا که مهجور کردی مرا از عشیقا
ایا رسم اطلال معشوق وافی شدی زیر سنگ زمانه سحیقا
بدان شب که معشوق من مرتحل شد دلی داشتم ناصبور و قلیقا

که چون آنها را با این شعر رودکی :

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
یا این بیت فرخی :

آشتی کردم با دوست پس از جنگ دراز

هم بدان شرط که دیگر نکند بامن ناز

مقایسه کنیم بی اختیار ناراحت می شویم و ازین گذشته اظهار فضل شعرا و ابداع تشبیهات بارد و ناروا کار را بهجائی رساند که شاعری بزرگ چون انوردی قصاید خود را با ابیاتی آراست که فهم آنها جز باتفسرهائی که گاهی

مشکل را دو برابر می کند میسر نباشد .

شاهی که چو کردند قرآن بیلک و دستش

البته کمان خم ندهد حکم قرآن را

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و یک چشم

در قبضه شمشیر نشاندی دیران را

یا مجیر بیلقانی که گوید :

خرد کاری بین که در شرق تق بافان شب

دق مصری را نورد ذیل اکسون کرده اند

باز در مغرب یک اندازان ز خون آفتاب

پروز دراعه افلاک گلگون کرده اند

این تغییرات و تبدلات متدرجاً شعر فارسی را از راهی که داشت منحرف

ساخته به سبک اصفهانی معروف به هندی و بالاخره به هرج و مرج کنونی کشانید

و امید است سخنوران جوان بالاخره راه روشن پیدا کرده و مؤید زوال شعریکی

از بزرگترین افتخارات ما و سرانجام از دست رفتن زبان فارسی نشوند .

تأثیر شعر در نگاهداری و تقویت و گسترش زبان فارسی :

همانطور که گفتیم زبان دری در خراسان نضج گرفت و سروسامان یافت،

سپس دانشمندان سایر نقاط ایران به آرایش و توسعه و رونق آن پرداختند و

آنرا صورتی بخشیدند که زبان رسمی جمیع پارسی گویان جهان شده از بحیره

خوارزم تا اقیانوس هند و از مرزهای غربی چین تا کرانه دریای مغرب را

فرا گرفت ، تا آنجا که سلطان سلیم پادشاه ترك زبان امپراطوری عثمانی در

عین دشمنی با ایران در اشاعه زبان ما کوشش درخور شکران نمود و خود نیز

دیوانی به زبان فارسی ترتیب کرد ، عجب آنکه حریف او شاه اسماعیل اول

شهریار صفوی بنیانگذار استقلال سیاسی ایران اغلب به زبان ترکی شعر می-

گفت و شعرهای فارسی او به پای اشعار سلطان سلیم نمی رسید .

پایه های اولیه شعر دری تقریباً به وسیله رودکی گذارده شد و در مدتی

بالغ بر یک قرن دیگر همچون فردوسی بزرگ عنصری، دقیقی، فرخی،

غضاری ، لیبی ، منوچهری و دیگران به حدی آنرا مستحکم ساختند که حاجتی بیاری سخنوران ما باقی نماند و عجب آنکه در همان مدت بزرگترین چهره های تابناک شعر فارسی در دامان مقدس خراسان تربیت شده شهرت جهانگیر یافتند. چنان که تعداد شعرای بزرگ نه قرن بعد از شمارش انگشتان دودست تجاوز نمی کند. افسوس که آثار فکری اکثر سخنوران قرن چهارم و پنجم در حوادث روزگاران بعد از میان رفت و از يك میلیون و سیصد هزار بیت رودکی که به وسیله رشیدی شاعر شمرده شده بود جز مقداری ناچیز و غالباً پراکنده و ناقص باقی نماند. از گویندگانی همچون ابوشکور و شهید و فرالوی ، خسروانی ، ابوالمؤید ، منجیک ، منطقی ، غضاری ، خسروی و حتی دقیقی به استثنای هزار بیتی که به وسیله فردوسی حفظ شده چیز قابل توجهی باقی نمانده است.

اما تأثیر شعر در حفظ و تقویت و گسترش زبان فارسی بحدیست که وصفش محتاج بحثی مستوفی است که از حوصله شنوندگان خارج است. معذامی - توان گفت که چون شعر بیشتر به دل می نشیند و بهتر در حافظه جای می گیرد ضمناً بواسطه موسیقی بیان و زیبایی ترکیبات لفظی در گسترش لسان شیرین فارسی اثری عظیم داشته و به جائی رسید که زبان درباری آل عثمان و سلاطین بهمنی و امپراطوران هند معروف به مغول کبیر و سلسله های متعدد و شهریاران شبه قاره و نیز حکمرانان خیوه و حوقند ، ازبکان شیبانی ، امرای بخارا و سمرقند و دیگر سلاله های شمال و مشرق ایران گردیده و چنین منطقه پهناوری را در زیر سیطره معنوی خود جای داد.

از این گذشته مخزنی بزرگ از لغات فارسی و لغات مستعمل در فارسی را در دسترس فرهنگ نویسان و دانشمندان زبان شناس قرارداد.

یکی از خدمات بزرگ شعر به زبان فارسی که کمتر بدان توجه شده آن است که با تصرفات و جابجا کردن کلمات و جمله سازیهای خاص خود زبانی ایجاد کرده است که اگر اسیر خط فعلی و گرفتار تشابه حروف که بایک تا سه نقطه به حرفی دیگر مبدل می شود نبود می توانست زبانی بین المللی گردد و از رنج

بیهوده «تسانهوف با زانهوف» پیش گیری کند.

زیرا که زبان اسپرانتونیز تابع قواعد خاص است درحالی که شعر فارسی راه فرا گرفتن زبان ما را از لحاظ تخاطب بین المللی چنان هموار کرده است که هر بیگانه ئی فقط با دانستن لغات لازم برای کار خود می تواند با تبعیت گاهی کامل زبان مادری خویش به فارسی صحبت کند بدون آنکه مطلب منظور او مخدوش گردد یا مفهوم دیگر پیدا کند یا به گوش ما ناخوشایند باشد برای گفتن این جمله « من دیروز حسن را در خیابان دیدم » ممکن است پیش از سی نوع جمله کلمات را جابجا کرده و آنرا ادا نماید .

بدیهی است که اگر زبان ما گرفتار خط فارسی نمی بود به آسانی می-

توانست درجهان معمول و به اصطلاح زبانی همگانی شود . زیرا که زبان ما جز و او مدوله حرفی زائد ندارد که اگر آنرا دور بیندازیم لطمه یی به معنی کلمات معدود دارای آن واو نمی زند ، در این لسان حروف با هم ترکیب نمی شود و هر حرفی صورتی مخصوص به خود دارد که جوابگوی احتیاجات لسانی ماست ، حرف تعریف ندارد ، مذکر و مؤنث ندارد ، تثنیه ندارد ، تطابق صفت و موصوف ندارد ، جمع های عجیب و غریب ندارد و اگر الفبای ماصورتی دیگر پیدامی- کرد یا دست کم از حروف ذ ، ژ ، ض و ظ و نیز از حروف ت ، ط ، ث ، ص ، س ، ح ، ه ، ع ، ق یکی را انتخاب و بقیه را ترك می کردیم تعداد حروف الفبای ما از ۳۲ به ۲۴ می رسید و کار آسانتر می شد و اگر بگویند کلمات معانی خود را از دست می دهند عرض می کنم چرا در حین گفتگو چنین مشکلی پیش نمی آید ، از این گذشته لغت سیر که با همین حروف سه معنی فارسی و دو معنی عربی دارد چگونه ما را گرفتار مخمضه نمی سازد .